

از نظر آشکار ساختن حال تأثر و دلگیری مولای  
 متقیان علی علیه السلام از حوادث زمانه و نظر  
 بجلالت مقام و عظمت مقال گوینده بترجمه  
 پارسی این خطبه از خطب نهج البلاغه پرداختم.  
 این خطبه آه دل مظلومیست که در لوح ضمیر  
 تابناک او انعکاس یافته و دفاع بزرگوارانه صاحب  
 حقی است که از حق خود گذشته است و جا دارد  
 که در ماهنامه تحقیقی گوهر که نامه ای حقیقت شعار  
 است بعنوان تبرک و تیمن درج شود.



ترجمه یکی از خطبه‌های سیاسی علی علیه السلام

### خطبه ششمین

آری، بخدا سوگند جامعه خلافت بقامت آن دسی که پوشیده است راست نمی آید و  
 او خود بخوبی میدانند که مناسبت خلافت بامن، مناسبت محور آسیا باداثره سنگ آسیاست،  
 چه اگر قطب و محوری نباشد، سنگ آسیا گردش نکند. آبهای زلال معرفت و خدا شناسی  
 از چشمه‌های علم و دانش من سرازیر میشود و هیچ بلندپروازی باوج همت من نمی رسد. با  
 وجود این از پوشیدن آن جامه چشم پوشیدم و از آن رو گردان شده، زیرا امر از دو حال  
 بیرون نبود: یا باید بادست شکسته و باران دست بسته حمله آغاز کنم و یا در برابر آن تاریکی سر  
 فرود آرم، آن چنان تاریکی که پیران رانان توان و فرسوده و جوانان را پیر و خمیده کند، یعنی  
 چنان شب تیره و تاری که مرد باایمان را رنج و آزار دهد و او برای نجات خود آنقدر بکوشد  
 تا جان دهد و برحمت ایزدی پیوندد!! پس چاره در آن دیدم که بردباری پیشه کنم و  
 شکیبائی را بر هر دو امر برتری دهم. از آن رو بردباری پیشه خود ساختم و نمی مانند کسی  
 که در چشمش خاری می خلد و در گلویش استخوانی گیر کرده است. با چشم خویش می دیده که  
 اثر مراییغما برده اند و حق مرا غصب کرده اند!

\* جناب آقای حبیب الله آموزگار وزیر فرهنگ و سنااتور سابق از صاحب نظران

دانشمند کشور.

خاصب اول، از میان رفت وزمام امر را بدست دیگری داد و دلو پر آب را بسوی او برد و این بس شگفت آور است کسی که خود در زمان حیات از سنگینی بار شکایت داشت و همواره خواهان خالی کردن شانه از زیر آن بار بود پیمان برقراری آن بار را پس از مرگش بدوش دیگری استوار ساخت و پستانهای شیرده را میان خود قسمت کرده و هر یک آنرا نوشیدند پس بار مسئولیت بدوش کسی استوار شد که درشتی و ناهمواری و لغزش بسیار داشت و عذر خواهی بی شمار بود و زمام داریش بکسی میماند که بر اشتی سرکش سوار است که اگر مهار آنرا بکشد بینی شتر را پاره کند و اگرها سازد به پرتگاه فنا افتد.

بخدا سوگند که مردم دچار خبط و خطا و خودسری و چموشی شدند. من در این مدت با همه دشواریها و ناسزائیها و ناروائیها شکیبائی پیشه کردم تا آنکه دومی هم راه خود را پیمود و امر خلافت و مسئولیت را بجماعتی سپرد که گمان کرد منم یکی از آنان هستم!! خدایا فریاد از این جماعت و شورای آنان!! چه کسی میتواندست، در اینکه من نخستین مرد این میدان و بیکه تاز این راه هستم، شک کند؟ کار من بجائی رسید که در ردیف دیگران باشم و در عرض آنان قرار گیرم! ناچار با پرواز آنان پیروا آمدم و با فرود آمدن آنان فرود افتادم و با این همه مسالمت، مردی که با من کینه دیرین داشت (۱) ازدادن رأی بمن خودداری کرد و دیگری (۲) بکسی که با او خویشاوند بود بپیوست و شد آنچه شد و پیش آمد آنچه نباید بیاید!!

کار به آنجا رسید که سومی از میان برخاست در حالیکه دو پهلوی از پر خوری باد کرده و همواره میان آخور و سرگین سرگرم تن آسانی بود. فرزندان پدرش نیز بحمايت او برخاستند و مال خود را مانند اشترانی که گیاه بهاری خورند می خوردند و می بلعیدند تا آنکه بافته اش پنبه شد و رفتارش بزندگیش خاتمه داد و شکم پرستی او را از پای در آورد.

من هنوز بخود نیامده بودم که مردم، گروه گروه، بسوی من روی آوردند و مانند بال گنتر بجانب من هجوم بردند. کار ازدحام جمعیت بجائی رسید که دوفرزندان، حسن و حسین، پایمال گشتند و دوسوی جامه من پاره شد. گرداگرد من چون گوسفندان فراهم آمدند و با من پیمان بستند و چون زمام امر را بدست گرفتم، جمعی پیمان شکستند و گروهی دیگر چون تیر که از کمان بیرون رود از میدان عهد و میثاق گریختند و عده ای ستم پیشه ساختند و دشمنی و ناسازگاری آغاز کردند. گویا آنان سخن خداوند را نشنیدند که فرمود: *تلك الدار الاخرة يجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين، آری، شنیدند. آری، بخدا سوگند، شنیدند و بخوبی فهمیدند. ولی زروزیور دنیا گوش و چشمشان را کور و زیبای آنها دیده شان را خیره ساخت.*

سوگند بکسی که دانه را از زیر خاک شکافت و نسیم روح پرور را پدید آورد اگر ازدحام

و درخواست مردم نبود، و اگر برپا ساختن حجت حق بوجود یاران حق نبود، و اگر نه این بود که خداوند رهبران دین را از همراهی ستمکاران و شکم پرستان منع نفرموده بود، من مهارشتر راها می ساختم و باهمان پیمانۀ نخست اورا سیراب می ساختم. آنگاه می فهمیدید که دنیا در نظر من ارزش ندارد و از آب بینی بزکم ارج تراست...  
چون خطبۀ حضرت باینجا رسید، اعرابی نامه ای تقدیم کرد. حضرت بمطالعه آن پرداخت و خاموش شد.

ابن عباس عرض کرد: یا علی، دنبالۀ خطبه را ادامه دهید. حضرت فرمود: شمشقۀ هدرت... مقصود آنکه سینه بجوش آمد و خروشی برداشت و بعد آرام شد و دیگر آن «حال» باقی نیست...

حضرت آن حالت را بهیجان شتری تشبیه کرد که گوشت سرخی از دهان خود بیرون می آورد که آنرا شمشقۀ گویند و بهمین سبب این خطبه را بخطبۀ شمشقۀ موسوم کرده اند و عبارت «شمشقۀ هدرت» ضرب المثل شده است.

---

۱- مقصود سعد بن وقاص است      ۲- منظور عبدالرحمن عوف است

پیشگاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتبه جامع علوم انسانی  
فمخوار خردباش

که ایزد بدی دادت از چرخ برخ  
گناه از چه بر چرخ گردون نهی  
غم تو ندارد کسی از تو بیش  
اسدی طوسی

نوای دانشی چندنالی ز چرخ  
چواز تو بود کژی و بی رهی  
تورا چون نباشد غم کار خویش